

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که راجع به محمد بن قیس یک مقدار طولانی شد. انشاء الله مثمر ثمر باشد. رسیدیم به بخش کتب رجالی و بنا شد محور بحث را روی معجم مرحوم استاد قرار بدهیم. چون دیگر هی کتابها را بخوایم بیاوریم طول می کشد.

در شماره بعدی که دیروز متعرض شدیم محمد بن قیس ابو قدامه الاسدی کوفی. این مرحوم شیخ طوسی این عنوان را محمد بن قیس ابو قدامه، این عنوان را فقط در کتاب رجالش آورده است. عرض کردیم محورهایی را که ما توضیحاتش را دادیم. فهرست و رجال و روایات. این عنوان در محاور فهرستی ما، در محور فهرستی یا محور احادیث ما نیامده است. فقط در یک جا آمده و آن در کتاب رجال شیخ طوسی فی اصحاب الصادق علیه السلام، محمد بن قیس ابو قدامه. به این عنوان آمده است.

البته نجاشی هم نیاورده، چون خب طبیعتا این طور است. و فعلا مصدر منحصر به رجال شیخ است.

من سابقا عرض کردم اینها خیلی مقدماتی، مثلا خیال کردند هر کسی را اسم برده، حالا بعضی را اسم نمی برم، آقایان مراجعه کنند، مثلا ایشان امامی است، نه شیخ، ذکر شیخ در رجال امامیه را اثبات نمی کند. بله، اثبات می کند مثلا روایتی بوده که ایشان از امام صادق (ع) نقل کرده. عرض کردیم آن که ما الان برای ما رجال شیخ کاملا واضح است، یا اعتماد کرده بر مصادر رجالی قبلی، مثل رجال برقی. یا خودش استخراج کرده است. مثلا من یک وقتی شاید چهل سال قبل، این جلد اول، دوم و سوم همین سیره تاریخ طبری نگاه می کردیم، هر چه روایت مثلا بود که مثلا علی بن الحسین، فلان عن علی، ابی جعفر الباقر محمد بن... ما اینها را می گفتیم رجال هایش را استخراج بکنیم. بعد دیدم همان هایی که من آنجا دیدم شیخ استخراج کرده. تقریبا برای ما واضح بوده که شیخ کتاب تاریخ طبری نزدش بوده و رجالش را استخراج کرده است.

این هم حالا محمد بن قیس ابو قدامه این طور است. حالا یا روایاتی دیده ایشان یا در کتب، فعلا در کتاب های رجالی قبل از ایشان نداریم. در برقی و اینها نداریم.

و عرض کردیم یک مشکل بزرگ ما چون مرحوم شیخ ظاهرا ایشان بالخصوص رجالش را نوشته و به صورت مبینه احتمالا نبوده، مسوده بوده که بعد تنقیح و تصحیح و اتحاد و اینهاش را پیدا بکند. و اصولا انصافا ما خب ضعف داریم در این قسمت.

این محمد بن قیس ابو قدامه همان ابو نصر آینده است. یکی است. که نجاشی اسمش را گفته محمد بن قیس ابو نصر این دو تا یکی هستند. به او ابو قدامه هم می گویند ابو نصر هم می گویند. البته این مطلب در کتب اهل سنت آمده. در کتاب های ما نیامده. اما یکی است. مثلاً اینجا آقای خویی شماره برای او زدند. بد نیست، شماره زدند به رسم اینکه این عنوان در رجال شیخ آمده، لکن باید می فرمودند اقول متحداً مع الاتی. این کنیه اش دو سه تا کنیه دارد؛ ابو نصر است، ابو قدامه است، ابو حکم است. کنیه هایش مختلف است. یکی است و این واحدی هم هست که من توضیحش را عرض کردم سابقاً اجمالاً.

پس شماره ای که ایشان زدند محمد بن قیس ابو قدامه، با شماره بعدی که محمد بن قیس ابو نصر است یکی است. دقت کنید زدن شماره اشکال ندارد. بعد باید مثلاً بگویند متحد، یک توضیحی راجع به آن بفرمایند.

قال النجاشی، بعد عنوان دیگر محمد بن قیس ابو نصر، ایشان فرمودند قال النجاشی محمد بن قیس ابو نصر الاسدی، من یک مطلبی را سابقاً کراراً توضیح دادم در لغت عربی رسمش این است که کنیه اول باشد. مثلاً گفتند حدثنی ابو نصر محمد بن قیس الاسدی. رسم این است. لکن در این تراجم در کتب رجال کنیه را بعد می آورند. محمد بن قیس ابو نصر، و الا در ۴:۳۵

احد بنی نصر بن قعین بن الحارث، عرض کردم ایشان نصری گرفته محمد بن قیس ابو نصر را نصری گرفته. و لکن عرض کردم در کتب اهل سنت، شخص مشهوری هم هست، دیگر بعید است اشتباه کرده باشند. در کتب اهل سنت بالاتفاق ایشان والوی است. اسدی هست، بنی والو، از آنهاست. از بنی والو و عرب هم هست. این یکی لذا ایشان دارد وجه من وجوه العرب درست است این مطلب ایشان. چون خواهیم گفت مرحوم نجاشی دو تا محمد بن قیس اسدی دیگر هم نقل کرده. آن دو تا هر دو شان مولا هستند. اما این یکی عرب، وجه من وجوه العرب بالكوفه، این که ایشان اهل کوفه هم هست، این هم درست است. ایشان عرض کردم شخصیتی است.

و کان خصیصاً بعمر بن عبد العزیز؛ این را دیگر نمی فهمیم حالا خصیص چیست. ما یک محمد بن قیس قاص عمر بن عبد العزیز داریم که برای او قصه می گفته. اما انشاء الله خواهد آمد که این او نیست. این شخص او نیست.

ثم یزید بن عبد الملک و کان احدهما انفذہ الی بلاد الروم فی فداء السملمین؛ که عرض کردم فعلاً من در تاریخ این را پیدا نکردم. روی عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام، روایاتی را ایشان دیده، از این زاویه ایشان در کتب ما آورده است. و له کتاب فی قضایا، هیچ شاهی هم در دست نداریم که ایشان شیعه باشد. در کتب اهل سنت که نام ایشان برده شده باشد، هیچ نحوه تشیعی به ایشان، ولو تشیع ضعیف، مثلاً یروی فی فضائل اهل بیت (ع) مثلاً، چیزی به ایشان نسبت داده نشده.

روی عن ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام، البته ممکن است روایت داشته باشد. این هست در کتاب نجاشی غیر از این مورد هم هست. این واقعا یک مشکلی است که ایشان را جزو مولفین شیعه نوشته و هیچ شاهی الان نداریم.

وله کتاب فی قضایا امیر المومنین (ع) و له کتاب آخر نوادر؛ بله عرض کردم له کتاب آخر نوادر، این جوری خوانده بشود به این صورت. هر دو غیر منصرف است.

علی ای حال کیف ما کان وله کتاب فی قضایا امیر المومنین (ع) و له کتاب آخر نوادر. معلوم می شود عرض کردیم این را مرحوم نجاشی چند جا هم دارد. له کتاب نوادر و کتاب النوادر؛ یعنی به یک نفر هم با الف و لام نسبت داده هم بی الف و لام. احتمال دارد اگر گفت کتاب نوادر بدون الف و لام، وصف باشد. اما اگر با الف و لام باشد اسم باشد. مثلا اسم کتابش نوادر بوده. آنجا می گفته النوادر. اما اگر جنبه توصیفی دارد، که این روایتش متفرقات است، متفرقات است. گفته له کتاب نوادر. البته آنجا گفتیم احتمال دارد له کتاب نوادر به نحو اضافه هم احتمال دارد. لکن ظاهرا بهترش همان کتاب نوادر. اینجا هم باید همین جور بخوانیم؛ کتاب آخر، آخر به فتح خاء غیر منصرف است. آخر به کسر خاء منصرف است. و له کتاب آخر نوادر، یک کتاب نوادری هم ایشان دارد.

بعد ایشان دو تا می گوید و لنا محمد بن قیس بجلی. این بجلی را جداگانه آورده. و له کتاب یساوی کتاب محمد بن قیس الاسدی. این کتاب، کتابی دارد هم حجم آن کتاب محمد بن قیس.

بعد ایشان دارد و لنا محمد بن قیس الاسدی ابو عبدالله، این ابو عبدالله، آن ابو نصر است.

مولا لبنی نصر ایضا، این ایضا ظاهرا درست نیست مگر اسم نصر را برده باشد. چون آن اولی مولا نیست. آخر ایضا چون آن اولی هم مولا است. اولی وجه من وجوه العرب.

و کان خصیصا ممدوحا؛ البته ایشان نگفته خصایص محمد بن قیس اسدی مولا را که مثلا راوی کیست، مروی اش کیست. عرض کردم احتمال می دهیم اولاً اصحاب ما اصحاب برداشتند افراد و رجال را به حسب فقط اسم امام (ع) تقسیم بندی کردند. راوی را متعرض نشده باشند.

و لنا محمد بن قیس الاسدی، این احتمالا این اسدی هم باز مولا باشد. ابو احمد ضعیف. بعضی گفتند روایتی بود که از کشی خواندیم که این همان محمد بن قیس ضعیف است. نه این ...

روی عن ابی جعفر علیه السلام. از امام باقر(ع). لکن راوی ایشان را نقل نکرده. و خصائص ایشان علی ای حال عرض کردم کتاب مرحوم نجاشی کتاب فهرست است. متعرض اصحاب کتب شده. این از این لنا و لنا و بدون اینکه نسبت کتاب بدهد، ظاهرا این دو تا استفراذ از باب رجالی ذکر شدند. نه از باب فهرستی. این دو تا را رجالی است. و انصافا هم از نظر رجالی کار نجاشی خوب است، لکن متعارف آن زمان در رجال در مثل این جور جاها بیان ممیزات است. یعنی باید تمیز داده بشود.

عرض کردیم به شما رجال چون جزو علوم اعتباری است، این در طول زمان، آن اهدافی که در علم بوده، این هی عوض یعنی کم و زیاد شده. مثلا یک وقتی بیشتر نظرشان وثاقت و عدالت و مذهب و اینها بود. دیگر بعد هی توسعه پیدا کرد مثلا طبقات آمد. مسئله طبقات خیلی مهم بود. که مسئله تمیز باشد. و مخصوصا روی مبانی که بعد پیدا شد که حالا دیگر چون نمی خوانیم.

علی ای حال لذا این مسئله تعرض به طبقات خیلی مهم است. در رجال یکی از اهداف اصلی رجال است. یک حرفی هست که تمایز علوم به اغراض یا اهداف است، این حرف درستی است اجمالا، اما نه در کل علوم. در علوم اعتباری این درست است. علمی که حقیقی نیستند تمایزشان به اهدافشان است. اهدافی که علم رجال دارد غیر از اهدافی است که فهرست دارد. البته فهرست هم اگر دو تا مولف داشته باشیم مخصوصا کتاب هایشان یکی باشد، تمیز آنها کار خوبی است. کار ضروری است. اما در رجال تمیز خیلی اثر گذار است. مخصوصا وقتی که سه نفر الان اسدی هستند. خب این باید نگاه بکنند آن سه نفر اسدی چه کسانی هستند و راه تمیز آنها چیست.

غرض اینجا یک مقداری مرحوم نجاشی غرض کمی بله. بعد توضیح دادیم اخبارنا محمد بن جعفر، این بر می گردد به صاحب العنوان. عده ای از آقایان این را برگرداندند به این اخیری، محمد بن قیس اسدی ابو احمد ضعیف. عده ای به این، معلوم است. عرض کردم سابقا کرارا و مرارا و تکرارا یک روشی بوده در بغداد هم بوده آن زمان. شاید هم یکی از علامات علمیت بوده. شاید چون مغلق نوشتند می گویند علامت علمیت. جمله معترضه می آمده در کلام. و ما قلم های سنگین ادبی می دیدیم که این جمله معترضه را می آورد. این المجدی هست در انساب خیلی جمله معترضه دارد، زیاد، گاهی یک صفحه، یک صفحه و نیم، دو صفحه دارد. نجاشی هم زیاد دارد. شیخ این جور ندارد. نجاشی خیلی جمله معترضه دارد.

این بحثش راجع به محمد بن قیس اسدی بود. یک دفعه رفت روی محمد بن قیس بجلی که این تمیز کتاب، و لنا محمد بن قیس البجلی و له کتاب یساوی، این مال تمیز کتاب است. یک دفعه رفتند روی دو تا نکته رجالی. دو نفر دیگر را هم اسم بردند ایشان که چون کتاب به آنها نسبت ندادند، ظواهرش این است که فقط نکته، نکته رجالی باشد.

لذا خوب دقت کنید، همان طور که آقای تستری هم نوشتند، درست هم هست. این اخبارنا محمد بن جعفر طریق است برای صاحب العنوان. صاحب العنوان یعنی نجاشی این کار را می کند. پس ولنا محمد بن قیس البجلی از آنجا ولنا، تا این روی عن ابی جعفر علیه السلام این جمله معترضه است. کلا جمله معترضه است. اصل مبدأ و منشأ منتهای جمله معترضه را هم دقت بکنید. آن جمله اینجا تمام می شود، و له کتاب فی قضایا امیر المومنین (ع) و له کتاب آخر نوادر. این راجع به صاحب الترجمه. اخبارنا از اینجا باید چسبیده بشود. این ولنا محمد بن قیس البجلی یک کلام معترضه؛ بقیه اش هم یک جمله معترضه دیگر است. سه نفر را اسم برده، یک نفر صاحب کتاب است. به لحاظ فهرستی باید تمیز داده بشود. دو نفر هم به لحاظ رجالی.

آن وقت فرمودند اخبارنا محمد بن جعفر که عرض کردیم از مشایخ مرحوم نجاشی است و نسبتا در کتاب نجاشی عنوان دارد اگر این را آقایان نگاه کنند. به نظرم می آید شاید ۱۵ یا ۲۰ مورد به نظرم می آید یا شاید هم بیشتر، محمد بن جعفر در رجال نجاشی نقل می کند. در تمام مواردش هم از ابن عقده است. یعنی ایشان شاگرد ابن عقده است. بغداد آمده و نجاشی از ایشان آثار ابن عقده را نقل کرده در تمام موارد.

و عرض کردیم محمد بن جعفر از اساتید خاص نجاشی است. شیخ از ایشان نقل نکرده. محمد بن جعفر نحوی تمیمی ادیب یا مودب؛ مودب یعنی استاد علوم ادبیات. مودب این است. و مراد از ادبیات همان سیزده تا ۱۴:۵۵ صرف و نحو و خط و معانی و بیان و شعر و لغت و الی آخره. این آقا جزو به اصطلاح نحاه است. عرض کردیم در کتب نحوی ها هم اسمش آمده است. و چون ۴۰۲ وفاتش است، شیخ طوسی ایشان را درک نکرده است.

اخبارنا محمد بن جعفر قال حدثنا احمد بن محمد بن سعید که همان ابن عقده معروف باشد. حدثنا جعفر بن محمد بن سعید که الان درست نمی شناسیم. قال حدثنا نصر بن مزاحم، البته نصر بن مزاحم تضعیف هم شده در حدود سال ۲۱۲ اینها وفاتش است. تقریباً نزدیک ابن ابی عمیر است. ۲۱۸ - ۲۲۰ وفاتش است. و اخباری مسلک است. در صحاح ست هم هیچ روایتی از او نقل نکردند.

قال حدثنا یحیی بن زکریا الحنفی؛ عرض کردیم این صحیحش یحیی و زکریا الحنفی است.

س: این دو تا برادر نیستند؟ جعفر و محمد

ج: نمی دانیم، نه فکر نمی کنیم.

این یحیی پسر محمد بن قیس است. عن محمد بن قیس. این سند بین عامه هم موجود است.

بینید همین که مرحوم نجاشی در طریقتش به کتاب رفت به طریق زیدیه، آن هم مثل ابن عقده که کثیر الروایه جدا، هر چه روایت بوده آورده. حالا مثلاً عرض کردیم احمد بن حنبل یک میلیون و هفتصد هزار حدیث شنیده، از آن این مسند را انتخاب کرده. اما ظاهراً خدا رحمتش کند ابن عقده همه را می آورده. انتخاب منتخب سرش نبوده. یروی جمیع ما سمعه؛ همه را نقل کرده است.

به هر حال همین که ارجاع داده به مثل ابن عقده، این نشان می دهد که این کتاب بین شیعه معروف نبوده. و الا خب اگر بین شیعه معروف بود که روات شیعه نقل می کردند. همین که ارجاع داده. و اضعف الی ذلک شیخ طوسی ادعا می کند که از طریق ابن الصلت اهوازی در ترجمه ابن عقده، می گوید اخبرنی بجمیع روایاته. روایات ایشان را می گوید به من خبر داده. و روایات را عرض کردم عبارت از کتاب هایی است که ایشان نقل می کردند. مثلاً کتاب ابو الجارود، تفسیر دارد ابو الجارود، ابن عقده نقل می کند. الان هم قسمت هایی از آن در این کتابی هست به نام علی بن ابراهیم، تفسیر علی بن ابراهیم، آنجا وارد شده است. در سندش هم ابن عقده است. کاملاً واضح است ابن عقده است. و همین سندی است که الان نجاشی در ترجمه ابو الجارود آورده است.

علی ای حال کیف ما کان انما الکلام اینجا الان قسمت مهمش این است. اول اینکه این کتاب مشهور باشد که آقای خوبی گفته معروف و مشهور، مخصوصاً که ایشان ولنا کتاب و له کتاب یساوی کتاب، راست است درست است. اما این کتاب از راه ما نبوده، محمد بن قیس اسدی از طریق اصحاب ما نقل نشده از او روایتی. با عنوان محمد بن قیس اسدی اصلاً کل روایات ما وجود ندارد. به عنوان محمد بن قیس اسدی.

و نوی فهارس اصحاب ما هم نبوده است. بلکه الان کاملاً روشن است که ما مثل محمد بن قیس اسدی را به این عنوان، در کتب رجال هم مرحوم شیخ نیاورده است. شیخ به عنوان محمد بن قیس ابو قدامه الاسدی آورده است نه به عنوان اسدی تنها. این عنوانی که الان ابو نصر که ایشان، عنوان به نظر ما یکی است.

و عرض می کنم این کتاب الان موجود نیست؛ یعنی این کتاب شاهی غیر از طریق ابن عقده الان نداریم. میراث های ابن عقده هم در اختیار شیخ طوسی بوده، ایشان هم چنین چیزی را نقل نکرده است.

آن که ما به ذهنمان می آید در ترجمه ابن عقده آن روز عرض کردم در کتاب تاریخ بغداد دارد که جمع التراجم، این جمع یعنی کار خودش بوده. و الابواب و المشیخه؛ تراجم، ظاهرا احتمال می دهیم و العلم عند الله مثلا ما ورد فی محمد بن قیس، ما ورد فی یحیی بن قیس، مثلا این جوری بوده. شبیه کاری که الان مرحوم کشی دارد. تراجم ظاهرا مرادش این باشد.

و الابواب ظاهرا مرادش این باشد که مثلا فرض کنید ما ورد ابواب صلاة اللیل؛ این روایات را دسته بندی کرده است. روایاتی که در باب صلات لیل بوده یک جا؛ در باب رکوع، ذکر رکوع بوده، قنوت بوده، تعقیب بوده، زکات مثلا اغنام بوده، زکات حلی بوده، این روایات را جدا کرده.

ظاهرا و جمع التراجم و الابواب و المشیخه؛ ظاهرا مراد ایشان از مشیخه این باشد که فرض کنید مثلا من باب مثال جمیل بن دراج چند تا روایت دارد. روایت جمیل طریقش را جمع کرده است. این مشیخه را ما هم داریم. مثل حسن بن محبوب در بین علمای ما ایشان هم مشیخه داشته. چون ایشان از شخصت نفر از اصحاب ابی عبدالله (ع) نقل کرده، ایشان کتابش را این جوری قرار داده. مثلا روایات عبد الله بن سنان، روایات جمیل بن دراج، روایات، این طور. یعنی کتاب را تألیف کرده بر اساس شیوخ و مشایخی که داشته است. به آن مشیخه می گویند.

ظاهرش من عرض کردم آن روز هم خیلی حالا مطمئن مطمئن صد در صد نیستیم مراد ایشان باشد. چون الان شواهدی نداریم. اما این خطیب این را دارد. ما نداریم در عبارات ما نیامده.

پس ایشان جمع التراجم، و جمع الابواب و جمع به اصطلاح مشیخه. مرحوم شیخ طوسی در رجال خودش نه در فهرست، حالا در رجال با فهرست فرق می کند. درباره ابن عقده دارد روی جمع کتب اصحابنا. خیلی هم عجیب است این مطلب. چون اگر به این تعبیر جمیع باشد، به این حد جمیع باشد، خب این طبعا قاعده اش این است که اسمش بیشتر در این کتاب فهرست نجاشی و شیخ باشد، این همه کتب اصحاب داشته.

روی جمیع کتب اصحابنا؛ خوب دقت کنید عبارت شیخ را. و صنف لهم؛ این صنف لهم یعنی روایات را دسته بندی کرده. تصنیف در اصطلاح این بود. چون مثلا یک نفر جمیل رفته خدمت امام (ع) ۵۰ تا ۵۰۰ تا حدیث شنیده، مختلف بوده. بعد می آمدند مصنف می نوشتند. یعنی چه مصنف؟ روایات صلات یک جا، روایات زکات یک جا، روایات حج یک جا، این می شد مصنف. این صنف لهم که مرحوم شیخ آورده، این به نظرم همان است که خطیب گفته و جمع الابواب؛ این ابواب همان صنف است ظاهرا. ندارد جمع التراجم و

.....
الابواب؛ به نظرم آن ابوابی که خطیب گفته با این عبارت شیخ طوسی صنف لهم یکی باشد. ظاهرش من این جور می فهمم. صنف لهم؛ این به ذهنم می آید که ابن عقده یک نکته دیگری هم داشته غیر از راوی حدیث بودن.

س: آدم خوش سلیقه ای بوده

ج: بله به قول شما آدم خوش سلیقه ای بوده

بعد دارد و ذکر اصولهم؛ البته حالا من البته اینجا معلوم می شود کتب را با اصول فرق گذاشته و این فرق قبل از ابن عقده بوده است. و ذکر اصولهم. این عبارتی بوده که مرحوم شیخ طوسی در کتاب رجال خودش آورده است.

اگر این مطالب به این نحوی که ما می گوئیم راست باشد، این مقدمات، بازسازی آن اجازه ای که ابن عقده به محمد بن جعفر نحوی استاد نجاشی داده، احتمالا ابن عقده این کار را می کرده، غیر از این که روایات افراد را می آورده، بازیک دسته بندی، مثلاً فرض کنید ما ورد فی محمد بن قیس. از روایات محمد بن قیس که در بیاید شرح حالش، این را هم آورده.

س: تصنیف آن زمان متداول بود؟

ج: قبل از اینها مصنف زمان حضرت صادق (ع) است.

بعد عرض کنم که اول المصنف این کتاب علوی است به قول آقایان.

س: دیگر خوش ذوق نبوده دیگر

ج: چرا خب این رسم بوده تصنیف رسم بوده

س: نه دیگر یک امر متداولی را انجام می داده

ج: بله خب، اما خب انجام داده عملاً. خیلی کارها خوب است ما انجام نمی دهیم. بی ذوق می توانستیم بنویسیم ننوشتیم. خوب بودن به هر حال اینکه عملاً انجام داده.

ما به ذهنمان می آید که ایشان خوب دقت بکنید، ایشان برداشته در مشیخه به قول ایشان، در ترجمه یا در تراجم یا در مشیخه، حالا چون نمی دانم، بالاخره آن قسمتی که به قول خطیب بغداد تراجم است یا در مشیخه، محمد بن قیس را آورده. خوب دقت بکنید. بعد روایاتش را یک جا جمع کرده. به نظر من می آید این کار را کرده. این که می گوید جمع، یعنی خودش این کار را کرده، نه اینکه بوده. جمع التراجم و

.....
الابواب و المشیخه. آن که من الان از عبارات خطیب بغداد با عبارت نجاشی و خصوصاً که در کتاب اجازه مرحوم شیخ نیامده، این طور بوده؛ ظاهراً محمد بن، ظاهراً ابن عقده مثلاً آمده روایات محمد بن قیس را یک جا جمع کرده. جمع روایات است. خودش کرده، گردآوری ایشان است.

آن وقت در این گردآوری چون ایشان هم قاص بوده، اطلاعاتش هم خوب بوده، احتمالاً دو بخشش کرده. روایات فی قضایا امیر المومنین (ع) و لذا کلام قضایا فی قضایا. و روایات عن نوادر. به ذهن من می آید بعد از جمع آوری و بعد از تأملات و باز گفت رمل و جعفر و استرلاب، آخرش به اینجا برسیم که ظاهراً کاری که ابن عقده کرده این جوری بوده است. خوب دقت بکنید. یعنی محمد بن قیس را که آورده یا حالا در ترجمه یا در مشیخه؛ چون ایشان تراجم و مشیخه را دو تا آورده. جمع هم معنایش این است که کار ایشان است. کار خود محمد بن قیس نیست. اگر ما تصویر این را بکنیم که در آنجا این جور بوده؛ روایات فی قضایا امیر المومنین (ع)، روایات عن نوادر که غیر از قضایای امیر المومنین (ع) بوده. این با عبارت نجاشی جور در می آید. له کتاب فی قضایا، ببینید، له کتاب فی قضایا امیر المومنین (ع) و له کتاب آخر نوادر. البته این هست که نباید عادتاً چون نجاشی که ایشان هر بچه طلبه ای می فهمد شأن نجاشی اجل است، نباید بگوید کتاب، چون کتاب تألیف خود محمد بن قیس. این جمع ابن عقده است که قاعدتاً نباید بگوید کتاب. اینجا این اشکال دارد اما اجمالاً حدود مطلب این است. به قرینه عبارت خطیب بغداد ظاهراً ابن عقده این کار را کرده است.

آن وقت اگر ما مجموعه کلام را با اجازه ای که مرحوم شیخ طوسی از ابن الصلت اهوازی دارد، برای ما بعد از جمع و تفریق به این نتیجه می رسیم که ابن عقده در حقیقت سه چیز را اجازه داده به این شاگردانش. سه چیز؛ یکی آثار خودش، تألیفات خودش. این را می گفتند کتبه. این آثاری که خودش تألیف می کرده است. دوم، کتاب هایی را که نقل کرده، مثل کتاب تفسیر ابی الجارود یا کتاب های دیگر. این را می گفتند روایات. روایات یعنی کتب، الان هم ما داریم تفسیر ابو الجارود را ایشان نقل می کند، ابن عقده نقل می کند. پس به این می گفتند روایات.

ظاهراً

س: روایات شفاهی نداریم روایت؟

ج: نه مراد آن نیست. یعنی همین کتب الاصحاح. این آقایان فعلی خیال کردند مراد روایات شفاهی است. این خلاف است.

سوم، مجموعه‌هایی که این تدوین کرده است. دقت کردید؟ یکی کتب خودش، یکی کتب اصحاب که نقل کرده؛ یکی مجموعه‌هایی که خودش جمع کرده. به تعبیر خطیب بغداد جمع التراجم و الابواب و المشیخه.

س: این جزو کتب خودش حساب می‌شود یا روایاتش؟

ج: این عادتاً باید هیچ کدام حسابش نکردند. و لذ خطیب بغداد عنوان جمع داده. تألیف نکرده. تألیف جایی است که عنوان بدهد، مثلاً کتاب الصلاة، کتاب الزکاة، کتاب السنن. نه، این کتاب، مثل کتاب کشی ما ورد فی محمد بن قیس من باب مثال. آن وقت این در حقیقت احتمال دارد شیخ طوسی در ابن الصلت می‌گوید روایات و کتب. اسم این مجموعه را نمی‌برد. این احتمال به طور طبیعی می‌آید. سر اینکه عده‌ای از این مطالب در محمد بن جعفر هست، پیش شیخ طوسی نیست. در آن اجازه شیخ طوسی کتب خودش بوده و کتب آخری که نقل کرده. اما در این اجازه محمد بن جعفر مجموعه کل آثار بوده. منها این مجامعی که خودش گردآوری کرده است. دقت کردید؟ این هم که نجاشی از این نقل می‌کند چون نجاشی شاگرد ابن صلت هم هست، از ابن صلت هم نقل می‌کند.

اگر ما این مجموعه حالا این مقدمات را می‌گفت حدس و درست در بیاید، تقریباً مطلب حل می‌شود. یعنی مطلب قابل حل است. سر این که این راهم به عنوان کتاب مثلاً در کتب اهل سنت به محمد بن قیس کتاب نسبت ندادند. همان که قاص عمر بن العزیز خصیصه، به او کتاب نسبت ندادند. دقت می‌کنید؟

سرش این است احتمالاً که این کتاب جمع آوری و گردآوری ابن عقده است. فقط ما الان دقیقاً نمی‌دانیم این را در تراجم وارد کرده یا در مشیخه. احتمالاً در مشیخه وارد کرده یا مشیخه. بعضی فرق گذاشتند وارد آن بحث نمی‌شویم.

ما این را دقیقاً الان نمی‌دانیم که آیا در مشیخه وارد کرده یا در تراجم. در ابواب که معنا ندارد وارد کرده باشد. انما الکلام به یکی از این دو تا می‌خورد که یا توی مشیخه بوده، یا توی تراجم بوده است. و احتمال بسیار قوی دارد به این صورت بوده؛ کتابه روایاته فی قضایا، و لذا می‌گوید له کتاب فی قضایا. یعنی چه کتاب فی قضایا. باید می‌گفت کتاب قضایا امیر المومنین (ع). من به نظرم می‌آید اصل عبارت ابن عقده این بوده: روایاته فی قضایا امیر المومنین (ع). وقتی خواسته روایات محمد بن قیس را جمع بکند، دو بخش کرده. یک بخش مربوط به قضایایی است که منقول از امیر المومنین (ع)؛ یک بخش هم متفرقات است، احادیث متفرقه‌اش را آورده است. روشن شد؟

پس در حقیقت به ذهن ما الان این طور می‌آید که قصه این طوری بوده. حالا چطور آن کلمه روایت تبدیل به کتاب شده. ما شأن مرحوم نجاشی را اجل می‌دانیم که نجاشی این اشتباه را کرده باشد. حالا شاید محمد بن جعفر تمیمی برداشته تعبیر به کتاب کرده. مثلاً کتابه فی

قضایا، کتاب، یا، احتمال دیگر هم داریم که مرحوم نجاشی گاهی اوقات خیلی از جاها نه گاهی اوقات، تعبیر به کتاب می کند، مرادش کتاب مصطلحه نیست. مرادش نوشتار است. اصلاً مراد، له کتاب، یعنی این وقتی که تحدیث کرده، سماع نبوده، نوشتار نبوده، نوشتار را داده. مراد له کتاب، نه کتاب به معنای مصطلح ما، باب و ابواب. نه فرض کنید یک دفعه آمده حدیث کرده عن سماعه عن حفظه؛ یک دفعه گفته آقا من مجموعاً چهل تا حدیث از امام صادق (ع) این را من به تو اجازه می دهم نقل بکنی. این له کتاب یعنی له مکتوب. که ما تعبیر می کنیم الان فعلاً نوشتار یا حالا بعضی دیدم تعبیر کردند دفتر. حرف بدی هم نیست. مثلاً این هم، له کتاب، نوشتاری است از ایشان. نه اینکه مال خود ایشان باشد.

چون عرض کردم در کتب اهل سنت به این شخص، این شخص یا هر کسی که هست نسبت کتاب داده نشده. و اگر کتاب تألیف خودش بود عادتاً شیخ طوسی هم نقل می کرد.

س: از اینکه شیخ فقط گفته له کتاب یعنی مجموعه نوشتار

ج: چه کسی له کتاب

س: شیخ می گوید له کتاب

ج: محمد بن قیس اسدی شیخ نام نبرده

س: آن مطلق را اگر مثلاً

ج: بله، خوب دلیل می خواهد چون ابن ابی عمیر توش دارد. آن که گفتیم غلط است محمد بن میسر است اصلاً. بحث نباید بکنیم.

روشن شد آقا تا اینجا؟

آن وقت اینجا آیا عبارت، چون ابن عقده اخباری است. به هر حال اخباری یمسع ما... آیا می شود این مطلب را قبول کرد؟ اینجا دو سه تا اشکال اساسی دارد؛ یکی اینکه این کتاب نیست. مطلب درست است. شاید هم مرحوم نجاشی دیده مثلاً فرض کنید آن آقا گفته روایات فی قضایا امیر المومنین (ع) پیروی مثلاً من مأتین صفحه، حدود ۲۰۰ صفحه مثلاً، ۱۰۰ صفحه. کتاب قضایا محمد بن قیس بجلی حدود ۱۰۰ صفحه بوده. می گوید له کتاب یساوی. این مشکل ندارد این قابل حل است. این مشکلی قابل حل است.

وله کتاب آخر نوادرهم قابل حل است. یعنی خیلی واضح است؛ کتابه فی روایاته فی قضایا امیر المومنین (ع)، روایاته فی روایاته عن نوادر. این خیلی به نظر ما مشکل ندارد.

دوسه تا مشکل یعنی مشکلاتش این است:

یک، از روایات تعبیر شده باشد به کتاب کار کیست نمی فهمیم کار کیست. این کار، کار درستی نیست. کتاب تألیف خودش است. جمع آوری ابن عقده را نباید کتاب بگوییم. البته الان هم هست عده ای جمع می کنند رویش کتاب می نویسند. خب این علمی نیست. ما جمع، ما وصل الینا من روایات فلان، نباید گفت کتاب. این کتاب او نیست. این یک.

دو، مطلب دومی که در اینجا هست، آن کسی که قاص عمر بن عبد العزیز است و بچه اش هم یحیی است که همین جا اسمش برده شده. آن قطعا با این اسدی فرق می کند نه اینکه احتمالا. او قطعا با این اسدی فرق می کند. او مدنی است این کوفی است. او مولا است اصلا. چیز هم نیست، عربی صمیم هم نیست. او اصلا مولا است. این عربی صمیم است. به تعبیر ایشان وجه من وجوه العرب. و خوشبختانه هر دوی اینها بین اهل سنت معروف هستند. اصلا او معروف به پسرش است. پسر بیشتر بین اهل سنت توثیق دارد تا پدر. پسر که یحیی است، او به قرینه اینکه یحیی آمده و همین سند را هم در کتب اهل سنت هست، او تقریبا برای ما کاملا واضح است که محمد بن قیس مدنی، حالا حتی گفته شده مولای معاویه بن ابی سفیان است اصلا. بعضی هم نوشتند مولای بنی امیه. بعضی هم نوشتند مولای فلان قبطی نمی دانم کی. به هر حال چون بعد می خوانم.

او قابل اشتباه با این نیست. این والوی است، این از بنی اسد است، این عرب صمیم است، این از بزرگان است، از اجلاست، از او نقل کردند، بزرگان اهل سنت از او نقل کردند. کاملا معروف است، کاملا شناخته شده است. پس یک اشتباه در اینجا الان ما نمی دانیم اشتباه مال کیست، ایشان را به نصر بن قعین نسبت دادند. این مال مرحوم شیخ نجاشی. این روی محمد بن قیس واقعی هم مشکل دارد؛ چون والوی است نصری نیست. چرا نجاشی آورده؟ ما نمی دانیم.

کتاب به او نسبت داده شده، احتمالا روایات بوده، کتاب نبوده. این نکته دوم که در این ترجمه اشتباه هست. کتاب را مرحوم نجاشی با سند ذکر می کند. دیگر حالا این یکی از جهات باید خراب شده باشد؛ یا ابن عقده، ابن عقده فکر نمی کنم شأنش اجل باشد. احتمالا نصر بن مزاحم خرابش کرده، نمی دانم کی خراب کرده. آخرش زده به محمد بن قیس اسدی. آن باطل است، آن باید محمد بن قیس مدنی باشد.

اصلا او محمد بن قیس اسدی نیست. هر دوشان چهره شناخته شده‌ای هستند. به لحاظ رتبه هم آن مدنی یک رتبه از این مقدم است؛ یعنی کمی قبل از ایشان است. زمانا از این مقدم است.

پس بنابراین آنچه که الان ما در اینجا در محمد بن قیس اسدی داریم، متأسفانه در رجال نجاشی یا فهرست ایشان، سه تا خطای اساسی وجود دارد. یکی نسبتش به نصری‌ها با اینکه مسلم بین اهل سنت والوی است ایشان. ایشان وجود خارجی دارد قطعی است از بزرگان است، محمد بن قیس اسدی والوی. این مسلم است. این همین است که شیخ گفته ثقة ثقة؛ این محمد بن قیسی که ثقة ثقة گفته، شیخ درباره او گفته این است. این درست هم هست.

عرض کردیم ایشان وثاقت ایشان را هم بله عده الشیخ قال و محمد بن قیس ابو نصر الاسدی الکوفی ثقة ثقة؛ این درست است این عبارت شیخ درست است. ایشان ابو نصر هست، ایشان اسدی هست، اما با آن که نجاشی گفته فرق می‌کند. او مدنی است اصلا ربطی به این ندارد.

ثقة ثقة را هم احتمالا در میراث‌های ابن غضائری دیده؛ چون الان هست قبل از ایشان در کتاب ابن غضائری. من توضیحا عرض کردم شیخ طوسی ۴۰۸ که به بغداد آمده پدر ابن غضائری را دیده، ظاهرا پسر را هم دیده، ظاهرا شواهد نشان نمی‌دهد که ابن غضائری فوت کرده باشد. لکن در خلال کتاب فهرست یا رجال، یا کتاب‌های دیگرش هیچ نامی از ابن غضائری پسر نمی‌برد. کلا هیچ جا. هیچ جایک چیزی از او نقل نکند، الا در اول فهرست که می‌گوید ایشان ابن غضائری دو تا فهرست نوشته بود؛ فهرست الاصول و فهرست المصنفات. می‌گوید کسی هم از اصحاب مثل این کتاب ننوشته بودند. خب راست هم می‌گوید. مرد مطلعی است. و این نشان می‌دهد که واقعا اصول ما در آن وقت زیاد بوده، کتبی که به نام اصول بودند زیاد بودند. چون نجاشی شش تا هفت تا اصول آورده، خب برای شش هفت تا که فهرست نمی‌نویسند که. شیخ طوسی هم نزدیک هفتاد تا. برای هفتاد.

احتمال لذا ما کرارا این احتمال را عرض کردیم رقم ۴۰۰ مال همین ابن غضائری باشد. اصول اربعمائه. عرض کردیم این را ابن شهر آشوب در قرن چهارم گفته. نسبت به شیخ مفید در اوایل قرن پنجم داده. در هیچ اثری از آثار شیخ مفید این مطلب نیست. این آثاری که به ما رسیده. لکن به احتمال قوی در زمان شیخ مفید که این ابن غضائری پسر همان زمان بوده، این مطلب بوده. به ذهنم این را هم عرض کردم اگر کسی به ما مناقشه کند که از کجای می‌گویی؟ می‌گوییم جمع و تفریق است و الا تصریح ندارد. چون می‌خواهد یک فهرست برای اصول بنویسد باید عدد معتنا بهی باشد. چهل تا و پنجاه تا فهرست نمی‌خواهد.

و احتمال می دهیم شاید حدود ۴۰۰ تایی که بعدها گفته شده، از همین فهرست، چون به هر حال این واضح است که من کرارا عرض کردم ابن غضائری پسر یک شخصیت جنجالی است. حالا چرایش دیگر شرحی دارد که نمی خواهم وارد بشوم. یک شخصیت جنجالی است. این جای بحث نیست. حالا مثلا بعضی بعدها گفتند که این جناب ابن غضائری بزرگان مذهب را تضعیف می کنند، از اهل سنت توثیق می کند به عکس. یکی هم همین جا اگر راست باشد. چون این از بزرگان اهل سنت است محمد بن قیس اسدی؛ ثقة ثقه گفته باز بزرگان ما را مثل امثال مثل معلی و دیگران، حتی از افراد جلیل القدر می گوید ضعیف ضعیف.

علی ای حال کیف ما کان به ذهن ما می آید که ایشان یک شخصیت جنجالی بوده. سرش هم عرض کردم یعنی یکی از آثارش هم این است که مرحوم شیخ، البته مرحوم شیخ به نحو قیل، می گوید که بعضی از ورثه ایشان بعد از فوت ایشان کتاب هایش ایشان را سوزاند. خب این معلوم می شود یک حسابی بوده که نمی خواستند این پخش بشود.

احتمالا کتاب های ایشان اگر پخش شده به نحو وجاده پخش شده. مثلا ایشان نوشته بعضی اصحاب خصوصی یا حالا شاگرد. ما الان جوری هست ابن غضائری پسر یک نفر شاگرد برای ایشان نداریم. یعنی ما یک نفر در میراث های ما نداریم که بگوید حدثنا ابن غضائری پسر. این هم دومی. غیر از احراق کتب شاگردان هم از انتساب به ایشان اباهه. فقط یک جا مرحوم نجاشی می گوید قرئت هذا الكتاب علی الاحمد الحسین، و هم دوره هستند. هر دو هم پدران ایشان از بزرگان بغداد هستند. آن پدرش به اصطلاح حسین بن عبیدالله غضائری پدر و این هم پدرش نجاشی شیخ الشیعه در بغداد بوده. از بچگی هم با هم رفیق بودند. می گوید پیش احمد پیش پدرش با احمد پیش پدرش این درس می خواندیم. لکن یک کتاب را دارد که قرئت علی احمد بن الحسین. اگر ما برای مرحوم ابن غضائری یک شاگرد حساب بکنیم فقط همین نجاشی است هم به این عنوان می گوید قرئت هذا الكتاب. و الا اصولا ایشان حدثنا هم نمی گوید. همه جا می گوید قال احمد بن الحسین. آن بیست، بیست و یک مورد عرض کردم ایشان گفته، بیست، بیست و یک مورد، ذکر احمد بن الحسین. شیخ هم که اصلا ندارد. همین مطلبی که در اول فهرست آمده که ایشان کتابی نوشته و واقعا هم انصافا هم خوب نبود این کار. می گویم این نشان می دهد که یک شخصیت جنجالی است. بیش از قصه تألیف و اینهاست. حالا این چه بوده قصه اجتماعی اش هم احتیاج به بررسی دیگر دارد.

غرض اینکه کتاب های ایشان را کاشکی نمی سوزاندند خیلی برای ما راحت تر بود. و تعجب آور هم هست که کس دیگری غیر از ایشان این کار را نکرده. کار خوبی بود دیگر، فهرست اصول را جداگانه فهرست، فهرست مصنفات جداگانه. خیلی کار خوبی است. چون الان

ما فهرست نجاشی و شیخ که داریم، اصول مصنفات مخلوط هستند با هم. اما ایشان با این ابداع خودش، اصول را جدا کرده، مصنفات را هم جدا کرده، اما هر دو به ما نرسیده متأسفانه. هم کتاب ها گفته شده سوخته شده، و هم کسی از ایشان نقل نکرده.

ما احتمال می دهیم مرحوم نجاشی که از ایشان نقل می کند شفاهی بوده. یا خودش با آن مثلا نسخه ای از کتاب هایش نوشته، رقیقش بوده پیشش بوده، اعلام نمی کرده که من، سعی می کرده اخفاء بکند. یا پیش شیخ هم نسخه ای بوده، همین نسخه هایی که گفت که به قول امروز از سانسور رد شده، و سانسور آنها را حذف نکرده، همین نسخه ها ظاهرا یکی اش به ابن داود و مرحوم علامه رسیده است. در اصل به سید بن طاووس رحمه الله واز او به دو شاگردش ابن داود و علامه قدس الله سره رسیده است.

س: ابن غضائری پسر پیش مفید هم درس خوانده، یعنی شاگرد ایشان

ج: معلوم نیست. می گویم دیگر ابهام کلی دارد ایشان. خیلی وضع ایشان به هم ریخته است از این جهت.

علی ای حال روشن شد تا اینجا؟ پس بنابراین من مجموعه امور را تا اینجا جمع آوری بکنیم. این که مرحوم شیخ محمد بن قیس ابو نصر الاسدی الکوفی آورده، این درست است. این که شیخ جداگانه محمد بن قیس ابو قدامه آورده، این همان است. الاسدی. ابو قدامه و ابو نصر یکی هستند. در ابو قدامه ساکت شده است. در ابو نصر نوشته ثقة ثقة. مثلا الان اصحاب ما گفتند محمد بن نصر اسدی ابو قدامه مجهول است لکن محمد بن قیس اسدی ابو نصر ثقة ثقة، وثقه الشیخ. روشن شد این مشکلات ما از کجا پیدا شده.

معلوم شد هردو شان یکی هستند. و اگر توثیقی هست به هر دو می خورد. من یک مقداری معطل می کنم می خواهم بگویم ما چقدر مشکلات پیدا کردیم به خاطر...

س: ۴۰:۴۳

ج: الان می خوانیم حالا برایتان می خوانیم.

در این کتاب تهذیب الکمال که به اصطلاح دیگر از کتاب های واقعا باید گفت اول اینهاست نه اینکه از کتابهای درجه دو. محمد بن قیس الاسدی الوالوی من انفسهم؛ این من انفسهم یعنی عربی صمیم است. ابو نصر و يقال ابو قدامه و يقال ابو الحکم کوفی؛ کاملاً تصریح دارد اینجا دیگر.

س: کنیه سومی هم دارد

ج: بله، رقم کنیه سومی هم داریم

روشن شد آقا؟ و آن وقت برایش رمز زده بخاری و مسلم و ابو داود و نسائی. یعنی شخص کمی نیست. آن وقت یک لیستی برای راوی و مروی عنه اش آورده. روی عن فلان روی عن فلان، و طبقه اش تقریباً بعد از آن مدنی است.

دیگر چون گذاشته بودیم فردا. ما می خواستیم امروز تمام بکنیم. تمام نشد.

پس این هم راجع به این مطلبی که مرحوم استاد آوردند. روشن شد که ما هدفمان بیان کردن نحوه مشکلاتی که در کتب رجال ما موجود است. پس این آقای ابو نصر و ابو قدامه درست است، وجودشان ثابت است. دو تا مطلبی که شیخ نوشته درست است، الا اینکه شیخ باید آن یکی را هم توثیق میکرد. حالا اصحاب او را مجهول گفتند مجهول، یکی است هیچ فرق نمی کند. بعد هم آقای خوبی دارد تقدم عن الفهرست به عنوان محمد بن قیس مطلقاً، عرض کردیم مطلق ثابت نیست، او محمد بن میسر است. این که آن مطلق متصرف باشد به این آقای ابو نصر آن هم درست نیست. آن چیزی را هم که مرحوم نجاشی نقل کرده، اجمالش درست است. برگردانده به کتاب ابن عقده. انصاف اجمالش درست است. آن مدنی است این اسدی نیست. اصلاً کس دیرگی است. آن مولا هم هست. این اصیل عربی اصیل است. آن اصلاً در مدینه بوده، قاص عمر بن عبد العزیز است.

و قطعاً هم پسرش یحیی است. چون اسم یحیی هم اینجا آمده. این قطعاً پسر اوست. و قطعاً پسر محمد بن قیس اسدی نیست. اینها جزو قطعیات است. دقت فرمودید؟ پس تا اینجا معلوم شد که چه مقدار کم و زیاده‌ها و سهوها و اشتباهات در این دو محور فهرستی و رجالی ما واقع شده.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين